



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۰۱ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۳۳ نمابر: ۸۸۸۶۱۲۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharhnewspaper.ir

تهران: آذان ظهر ۱۱:۴۹ آذان مغرب ۱۷:۱۶ آذان صبح فردا ۵:۱۵ طلوع آفتاب ۶:۴۲

آقای دوزنقه

آقای ت.ت به پریز وصل می‌شود؟



جواد مجابی

■ با لرزش پتوی برقی، آقای ت.ت از خواب پریده؛ باز هم اتصالِ پتو را از روی خود کنار زد. رندوشامبرش را پوشید. از روشویی گذشت. جلوی آینه ایستاد. مشتِ آب به صورتش زد. شیارهای پریشان صورتش در لگافی از ریش سرورزه طرحی غریب داشت. موهایش را که در دو طرف شاخوار بلند شده بود، به مدد آب و شانه از شرق به غرب هدایت کرد.حوله را برداشت، خیس بود، چندشش شد. بچه‌ها فقط از ترس شوره و پیوره پدر، شانه و مسواک جاناگانه داشتند اما حوله هرگز، سرفه‌کنان به اتاق نشیمن بر گشت. فکر کرد این‌طور پریشان و ریشو نباید سر صبحانه حاضر شود که سرمشق بدی برای بچه‌ها می‌شد. ریش تراش برقی را برداشت. زن از آشپزخانه او را صدا کرد. بالا رفت، سلام کرد. زنتش شروع به صحبت کرد. آقای ت.ت رفت تو نغ حرکت لب خاتم و دندان طلایی که با هر سیلاب بلند، برق می‌زد. آقای ت.ت فکر کرد آیا زن فقط به مدد آزاره فکر می‌کنند؟ یکباره به یادش آمد که باید ریشش را بتراشد و این باعث می‌شد که حرف‌های عیال، به صورت آبیستره درآید اما پریزهای سه‌گانه آشپزخانه اشغال بود. یکی کتری برقی را آماده جوش و دم می‌کرد. یکی آمیوه‌گیری برقی پرسروصدا و جنبه را به حرکت درمی‌آورد. آن دیگری اسباب برقی را که مشغول آرد کردن زردچوبه بود، روشن نگه داشته بود. پلویز برقی به علت سوختن «میچر» یا یکی از وسایل دیگر – که آقای ت.ت به علت فقدان دانش تکنیکی از آن سردرنمی‌آورد- پلو را در چهار ساعت طبخ می‌کرد و از هم‌کنون آماده بود که پریز خالی پیدا کند. آقای ت.ت خاتم را که درباره خرابی بعضی لوازم ضروری و خرید چند کالای خانگی- برقی داد سخن می‌داد ترک کرد و از پله‌ها سرانیز شد. پریز اتاق مهمانخانه در اختیار سمشاخه برق بود که رادیو برقی، گرام برقی و ضبط‌صوت برقی، به آن استوار بود و هر یک از بچه‌ها باسیم‌کشی‌های ماهرانه این وسایل را به گوشه‌ای از اتاق برده بودند. حسین و مجیده به رادیو گوش می‌دادند. مجید با گوش دادن به دو رادیو برقی و ترازنس‌توری به مقابله و تصحیح اخبار پرداخته بود. حسین اظهار تمایل می‌کرد که آهنگ‌های عربی بشنود. اما مجید موسیقی جاز شرقی را بیشتر دوست داشت. آن طرف سالن لطیفه صدای خود را در ضبط‌صوت استماع می‌کرد و می‌خندید.دوشاخه تلویزیون هنوز استوار نشده بود، که در آن ساعات برنامه نداشت. آقای ت.ت استدعای عاجزانه خود را برای قطع یکی از این برنامه‌ها انقدر تکرار کرد که به سرفه کیودکنندهای دچار شد.انگار جبروت پدری در چشم بچه‌ها یاد هوا شده بود. پیش از اینها جویلی هم می‌شنید، اما امروز بچه‌ها فقط صدای لوازم برقی را بلندتر می‌کردند.آقای ت.ت به خاطر اینکه از عنوان جوانی تا این اواخر پس انداختن بچه را وچپه همت خود قرار داده است اشک در دیده گرداند و همراه با سیل موسیقی از اتاق بیرون رفت. در راه‌رو پخچال و رختشویی را به پریز زده بودند. این دو وسیله سنگین‌وزن به ثنواب صداهای حیرالعقولی از خود بروز می‌دادند، که موجب بهت زیر نگه آقای ت.ت شد.یکدم ششمش را فروخورد و به مشاهده لباس‌های نیم‌پسته که از شیشه رختشویی پیدا بود، پرداخت.پیراهن‌های رنگارنگ زنانه و مرانه روی هم می‌چرخیدند، لوله و مجاله می‌شدند. انقدر منتظر ماند تا دید که چگونه زیرپوش گلشن عاشقانه به دور زرشلوار او می‌چرخد اما دستکش‌های توری خاتم در این میانه گپا پیدا نمی‌شود. در آخر ملافه سفید همه چیز را زیر نفوذ خود گرفت. در منتن ملافه پایین قرمز او پیدا شد.آقای ت.ت احساس غرور کرد که در این سن هم افکار شاعرانه و فلسفی دست از سر او برنداشته است.آقای ت.ت در پخچال را باز کرد، یکی از بچه‌ها کتاب هندسه‌اش را درون پخچال گذاشته بود.دخست‌پوش پخچال از بیرون آواز زد که خدمتکار موثت داد: رد، آقا، گوشت خراب می‌شود. لطفاً از پریز حمام استفاده کنید.آلبرمکن برقی را در حمام به برق زده بودند و مادر بزرگ بنا به عادت جوانی استخدام ابد مدت می‌کرد.آقای ت.ت به سافه دریافت که روز پنجشنبه است. یک پریز خالی کجا می‌تواند باشد؟ آهان، کتابخانه‌از پله‌ها بالا رفت. یک صدف انگیز برقی هوشنگ را دید. پیر پریش آهنگ‌های رایج روز را تمرین می‌کرد. از پنج سال پیش که بازنشسته شده بود، شغل ثابتی در یک ارکستر شبانه یافته بود. تمرین‌های شبانه‌روزی‌اش نیاز فوری به برق شدن را در ساکنان خانه و همسایگان پدید آورده بود. به اتاق سمت چپ همین اتاق را به برق زده بود و قهوه دردمست می‌کرد.آقای ت.ت توضیح داد که فن کچان قهوه‌جرت گراولی را در آفتاب اداره تضمین می‌کنند.ختر بزرگش سارا اوتو را به برق وصل کرده بود و دامن پلیسه هفتاد جینش را به تالی صاف می‌کرد.تلمار خواهر میانی زیر شسوار برقی نشسته بود. دختر دیگری که در هله اول او را بجا نیاورد، موهایش را بابلیس می‌زد که صاف شود.با اینکه تعطیلات تمام شده بود، عده‌ای مجهول‌الویه هنوز در سرسراها و اتاق‌های خانه می‌خرامیدند و حالت فستیوالی داشتند. در این خانه بگ صاحبش را نمی‌شناخت. آقای ت.ت متوجه شد که ابراز این ضرب‌المثل توهینی به خودش محسوب می‌شود. فکر کرد بهتر است بگوید چه محشر کبرایی، شاید اسم این دختر کبری باشد. –کبری خاتم؟ ممکنه؟ چپه زایشش را در آوارد و گفت: عموجان، زایل‌آورد میز خالی بود. هر کسی صبحانه خود را به گوشه‌های برده و می‌خورد. آقای ت.ت در بالا و بانو در پایین میز جلوس کردند. به محض نشستن پای بی‌چوراب آقای ت.ت به یک رشته سیم لغت خورد که دوقلوها برای رانداختن ترن برقی کشیده بودند. آقای ت.ت به هوا پرتاب شد و قبل از اینکه روی میز صبحانه ولو شود، دندش برقی زد که در یک فرصت مناسب خواهد توانست با این رشته سیم اضافی، ریش تراش برقی خود را به کار بیندازد.

شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۰۱ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۳۳ نمابر: ۸۸۸۶۱۲۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharhnewspaper.ir

تهران: آذان ظهر ۱۱:۴۹ آذان مغرب ۱۷:۱۶ آذان صبح فردا ۵:۱۵ طلوع آفتاب ۶:۴۲

تولدی دیگر

خالق «کوری» ۹۰ ساله شد

بیا فیلسوف شو مَرد



عباس پژمان

ساراماگو و نیچه:ساراماگو هم مثل بسیاری از رمان‌نویسان بزرگ قرن بیستم طرفدار آن انقلابی بود که در قرن بیستم به ساحت زبان کشیده شد، چراکه انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی توانست انتظارها را برآورده کند.نیچه در نیمه دوم قرن نوزدهم گفت همه چیز زیر سر زبان است، منظور نیچه این بود همه تفکراتی که بر انسان حکومت می‌کند و انسان را به فلاکت انداخته است، در واقع فقط توهماتی است که همه از زبان خلق می‌کند.فیلسوفان و متفکران قرن بیستم حرف نیچه را جدی گرفتند. طبیعی بود که تفکرات آنها درباره زبان به ساحت شعر و رمان هم کشیده شود، چراکه شعر و رمان هنرهایی است که ماده اولیه‌شان همان خود زبان یا کلمه است. رمان‌نویسان و شاعران بزرگی در قرن بیستم پدیدور کردند که مثل بسیاری از فیلسوفان آن قرن اعتماد چندانی به زبان نداشتند.

چیزی که هست، حرف نیچه درباره حقیقت‌های تاریخی و شاید‌های زبان که مورد توجه فیلسوفان و نویسندگان بعد از او واقع شد، حقیقت بزرگی در خود دارد. تا حالا هیچ نوسندهای نناوسته است حتی ساده‌ترین پدیده را طوری توصیف کنند که وقتی خواننده آن توصیف را خواند و تصویری در ذهنش ایجاد شد، این تصویر تفاوت فاحشی با اصل آن پدیده نداشته باشد. حتی اگر صحبت از چیز خیلی ساده‌ای مثلا یک کوبچه یا درخت یا ساختمان است که خواننده قبلا آن را ندیده است، برای همین بود که نیچه به علم جدید و تجربی روی آورد و «علم‌شاد»ش را در ستایش این علم نوشت.

جای هیچ شکی نیست که ساراماگو آثار بعضی از فیلسوفان را خوب مطالعه کرده بود؛ درس‌های زیبایی‌شناسی هگل و بعضی کتاب‌های دیگرش را که اصلا به پرتغالی ترجمه کرد. علاوه بر این، ارسطو و افلاطون و مارکس را هم خوانده بود و از متفکران قرن بیستم با آرای فرمالیست‌های روس و فردینان دو سوسور و رولان بارت و هایدگر آشنایی داشت. اما سبک و طرز فکرش بیشتر به ژاک دریدا و نیچه شبیه است. یک بار دیگر به فلسفه نیچه برگردیم. فلسفه نیچه را در دو چیز خلاصه کرده‌اند: تفسیر و ارزیابی. تفسیرش همان است که عقاید و پدیده‌ها را از معنا

دیدبان

لذت قدرت در دموکراسی بی مادام و در استبداد با مادام



فریدون مجلسی

در روزهای اخیر که بحران مالی یونان، آن کشور را با ناآرامی اجتماعی روبه‌رو کرده و به آستانه ورشکستگی رسانده است، اتحادیه اروپا کمک سنگین پولی و بخشودگی بخش بزرگی از بدهی‌های آن کشور را منوط به پذیرش سیاست‌های ریاضت‌کشی اقتصادی و کاستن از بار ریخت و پاش‌ها و هزینه‌های همین است. کرد. آندریاس پایاندرو، نخست‌وزیر سوسیالیست که نمی‌خواست زیر بار مسوولیت‌های بعدی این قمار سیاسی-اقتصادی برود که مبادا بعدها مردم را در برابر خودش قرار دهد، پذیرش این کمک را منوط به مراجعه به آرای عمومی کرد که نتیجه هرچه می‌بود (موافقت یا مخالفت مردم را مسوول و خود را مجرا کند البته این فرافکنی مسوولیت یک گاف سیاسی بود و دست او خوانده شد.

به نظر اروپا، این کار خدعهای عوام‌فریبانه بود زیرا برای تصمیم‌گیری در امری بسیار تخصصی و فنی، نظر کارشناسی دولت ملاک است، نه آرای مردم ناگاه‌ا! مانند این است که کسی تجویز دارو یا عمل جراحی بیمار را منوط به رأی‌گیری از همکاران او کند! با فشاری که از خارج وارد شد، نخست‌وزیر این بار برای گریز از مسوولیت تصمیم به تقسیم آن گرفت و خواهان تشکیل دولت ائتلافی به مشارکت همه احزاب شد. احزاب اقلیت دولت ائتلافی ریاست او را نپذیرفتند و حزب اکثریت ناچار به دولتی ائتلافی و نخست‌وزیری کارشناس از گروه اقلیت بدون مشارکت آقای پایاندرو تن دادا. آقای پایاندرو به خانه رفت و کسی هم کشته نشد! در ایتالیا نیز بحرانی تقریبا مشابه یونان، دولت دست راستی برلوسکینی، نخست‌وزیر میلیاردر را پس از کشمکش ۱۷ساله سرانجام وادار کرد از شیرینی قدرت دست بشوید و به شیرینی ثروت اکتفا کند. از نیز به خانه، کار خانه، روزنامه، تلویزیون خودش بازگشت و کسی هم کشته نشد!

در یمن رئیس‌جمهور نیمسوز پس از درمان سوختگی در عربستان دوباره به کشورش بازگشت و باز کشتارها آغاز شد. خودش هم می‌داند رفتنی است و تاقیقه را تنگ می‌بندد قول می‌دهد که خواهد رفت تا مردم را خوشحال کند، اما بعد بده در می‌آورد! باز صدها



چهارشنبه ۲۸آبان ۱۳۹۰- ۱۹ ذی‌الحجه ۱۴۳۲- ۱۶ نوامبر ۲۰۱۱- سال نهم - شماره پیاپی۱۲۹۴- شماره ۴۷۰ دوره جدید - ۲۰صفحه

معرفی و نقد «نوت‌بوک» ساراماگو در نشر ثالث



جلسه معرفی و نقد دو کتاب به ترجمه مینو مشیری در روز پنجشنبه ۲۶ آبان ۹۰ برگزار خواهد شد. جلسه نقد و معرفی دو کتاب «نوت‌بوک» و «خاکستر گرم» به قلم ژوزه ساراماگو پرتغالی و شاندور مارایی مجارستانی در محل کتابفروشی نشر ثالث برگزار خواهد شد. این مراسم با حضور و سخنرانی جرج کابرال سفیر پرتغال، گیولا پتو سفیر مجارستان و همچنین آقای ناصر فکوهی پژوهشگر و منتقد و همین‌طور مترجم دو کتاب خاتم مینو مشیری بر گزار خواهد شد. این برنامه از ساعت ۱۷ تا ۱۹ بر گزار می‌شود.

نگاه

با یاد احمد شاملو برای آیدا

محمود دولت‌آبادی



■ عشق وجد است، وجد از وجود است که بر می‌آید و طالع می‌شود بر انسان. موهبت است و اگر جد که در رسد از راه ناگهان، اما حاصل نمی‌شود آسان بی‌رنج و بی‌نیاز و بی‌فرسودن پای افزار و پای‌ها در مسیری که آغازش پابیدا و پایانش ناپیداست؛ و بی‌گمان حاصل نمی‌شود با تابشت دروغ و ریا و ذالتهای پنهان داشته در روح و روان‌هایی که دیگر در اسارت آن تر- مدایان سطهورای هوای نفس چنان دچار آمده‌اند که نگاهی کدر، چشماتی دزد و زسان فریب دارند به دعوای حقیقت. پس جز بر خلوص و صدق، جز بر نیاز و تحمل طالع نمی‌شود آن وجد و چون بر آمدن روشنایی فرخنده، ورطه‌ای دیگر آغاز می‌شود بسی دشوار و بسی جانفرسا در عشق و در هنر که خویش‌تر از آن دو نمی‌شناسم حتی یگانه‌تر از آن دو. باری- ورطه‌ای دیگر آغاز می‌شود و آنجا توان و قابلیت و ظرفیت آدمی است که بتواند آن موهبت را شناساند و پاس بدارد و قدر شناسد و بدارش، چنانکه به هنگام در رسیدن به دل گفته باشند ای... خوش آمده و چه خوش؛ بلی، آن اتفاق یکبار رخ می‌دهد، رخ داده است. شاید به سادگی ظهور دختری بر ایوان خانه‌ای مشرف به حیاط خانه همسایه که تو مستاجر آن هستی و از این هم ساده‌تر در نگاه مردی که انتظاری ناگفته می‌کشیده است چم به راه نیاز و همی که از آن نشانی گنگ می‌داشته در ذهن. نیز به مفهومی متناقض از سادگی و دشواری می‌تواند رخ کند و جد به نیمه شب آن «آن» که در ترنم خود واژه‌ای می‌جوید، عبارتی تا به بیان درآید ترجمان لحظه‌ای ناب که خود شعر است، همان فغان وجود یا که سرمستی آن یعنی بیان آن اتفاق مهیب - عشق - که جلوه‌ای یگانه داشت به هنگام جذب تمام دویی در بگلگی - یعنی زیباترین رفتار انسانی که زینتن است در دیگری و برای دیگری - اتفاقی که کم، اما گاهی رخ می‌دهد و غالباً ناتمام واتهاده می‌شود. اما. استثناء ممکن می‌گردد در تلاوم و حفظ آن راز وجود، که هر کدام در دیگری به ودیعه نهاده‌اند هم از آغاز آن درخشش تابناک (و آن ورطه‌ای دیگر است) و در این میانه بی‌گمان بیش و بیش‌تر زن است تاب آور و نگه دارنده و تلاوم بخش، چنان مسور و بر حوصله کن که گواه بوده‌ام، زیرا که زن بیش از یکبار نمی‌تواند مجنوب شود اگر از آغاز مجنوب شده باشد؛ و این اتفاقی ست که رخ می‌دهد، یک اتفاق بزرگ به هنگامی که زن از زاردود خود هم در می‌گذرد؛ چشم بر تلاوم خود، یعنی چشم بر فرزند زانم راه می‌بندد نثار دیگری- یعنی که من تمام هستم در او، از آنکه در خود گرفته‌ام تمام «او» را که در باور من است و باور من است آن حقیقت که مطلق من شده است و دیگر- دیگران هستند برای خودشان؛ و او که نیست به ظاهر، نباشد که نیست، نیست و نبود او هم در هست من است و من خود همه او هستم، نمی‌بینیم که در او زندگی می‌کنم چنین تکیده و خاموش در تاب و طاقت رنج‌هایی که نرفته در سینه دارم از آن بار امانت؟

آبان ۱۳۹۰

دارالشفاء

به‌خاطر «حسین فتدی»

و برای همه روزنامه‌نگاران و دانشجویان

یک خبر با دوتیتر

■ این یک تیتر است؛ ضربه‌ای یا موجی، فرقی نمی‌کند؛ «فتدی دیگر تیتر نمی‌زند». سال‌ها تیتسر زد، اما حالا خودش موضوع تیتر این نوشتار تلخ است. امروز همراهان دبیرنش بر آنند تا بگویند، «تور افراموش نمی‌کنیم» فتدی ما با بیماری تلخ و مشکوک به «فراموشی» دست و پنجه نرم می‌کند و ما دست او را هرگز رها نمی‌کنیم. فتدی انقدر نوشت و تیتر زد، تا در فضای روزنامه‌نگاری ما رشد کند و بیابد. مثل فتد می‌نوشش و روزنامه‌نگاری می‌کرد. نفس می‌کشید و جا برای تنفس روزنامه‌نگاری این مرز و بوم می‌گشود! موختن و آموزش، دغدغه همیشگی او بود. بسیاری در دانشکده‌ها و در کلاس‌های پرپارش روزنامه‌نگار شدند، او موختند و برخی از همان‌ها، در صدر نشستند! و پامه‌های روزنامه‌نگاری را نگه داشته‌اند. تللیقات ماندگار و کاربردی او در روزنامه‌نگاری در کنار انگاری‌اش در بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات، از کیهان هوایی گرفته تا روزنامه‌های ابرار، اخبار، جامعه، توس، انتخاب و جام‌جم از او یک روزنامه‌نگار چندوجهی ساخت. امروز با یاد همه آن انگاری‌های یگانه، لبخندها و جدی بودن‌ها، تیتر پایان این نوشتار را تقدیم روزنامه‌نگاران، اصحاب رسانه و دانشگاهی می‌کنیم تا بداند به زودی نکوداشتی برای او بر گزار خواهیم کرد. افزون بر آن امیدواریم به این بهانه پایه و مبنایی برای جامعه روزنامه‌نگاران بنیان نهیم تا در بزنگاه‌های رنج و نیاز، باریگر اهل این حرفه باشیم؛ با این تیتر: «همیشه همراه هم می‌مانیم»

با آرزوی بهبودی و دعا برای سلامتی او! شعبانعلی بهرامپور، بهروز بهزادی، احمد توکلی، مجید رضاییان، یونس شکرخواه، مرتضی شیرازی، فریدون صدیقی، مهدی قرقلی، سیدفرید قاسمی، علی اکبر قاضی‌زاده، محمود مختاریان و حسن نمکدوست.

کلبه مشاهیر



هم نمی‌دانیم، یکدیگر را درک می‌کنیم» آخرین خانه پسوا، مثل قالب ظاهری او نشان‌دهنده هر چیزی از پسوا هست، غیر از آنچه بود.

پسوا در زبان پرتغالی نام ماسک بازیگران تئاتر است. معنی می‌دهد، می‌خندید و می‌گفت؛ پسوا! آتو نو

حالا ببین کی بهت گفتم، دختر مثل پسوا چند شخصیتیه. بیرش دکتر و مادرم غمگینم مرا بغل می‌کرد و می‌گفت: خدا نکنه. اینج بچه فقط یک خرده فلتزیش قویه همین! بعدها هر وقت مرا در حال شیطنت می‌دید، می‌خندید و می‌گفت؛ پسوا! آتو نو جلد کدوم شخصیت رفتی؟ شاید بیشتر از خواندن کتاب «لولاپسی» خاطره پدر بزرگم مرا جلو این خانه کشید. پسوا سال‌ها بود که یکی از دوستان خیالی من شده بود.

این موزه، ختای‌ای است با نمایی بسیار ساده که پسوا چند سال آخر عمرش را در آن زندگی کرده است. پسوا در این خانه سه روز با مرگ دست و پنجه نرم کرد و بسیاری از شخصیت‌های داستان و شعر او در اینجا به دیدنش آمده‌اند. این خانه، پایان پسواست؛ اما خانهای

که در آن شروع به نوشتن «چوپان گله» کرد (خانه خاله پسوا بود) در خیابان «مانوتل» است. خانه به موزه تبدیل شده و هر آنچه از اموال شخصی پسوا باقی مانده مثل عینک، ماشین تحریر، تخت‌خواب، میز تحریر و دست‌نوشته‌ها، قلم، میل و کمد معروف او، در اینجا به خوبی نگهداری می‌شود. دیوار سفید راهروها با نوشته‌های پسوا پر شده است؛ نوشته‌هایی که با توریست‌هایی که اغلب‌شان تا امروز اسم پسوا را به یاد نداشتند! و فقط اسم پسوا را می‌نشان دهد. پسوا و اینجاست چمن در راهنمای توریستی شهر، این چمن به عنوان یکی از مکان‌های مهم یا دیدنی لیسبون علامت‌گذاری شده، در تضاد است. اما آنهایی که مثل من فکر می‌کنند چون می‌دانند، خانه‌های پسوا کجا بودند، از کدام

